

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه دوم

۱۳۹۲/۶/۳۱

مقدمه

شرایط شرکت در جلسات درس

در روز گذشته شیوه کار در این جلسات و شرایط آن را مطرح کردیم. برخی از این شرایط را مجدداً تذکر می‌دهم. از تعبیر «خارج نهایی» هم می‌توان فهمید که در این جلسات از اساس، صحبت از سطح نهایی نیست؛ یعنی سروران شرکت کننده در این درس باید قبلاً نهایی را خوانده باشند و قرار بر این نیست که پرسش‌های مربوط به سطح نهایی را پاسخ دهیم. در این جلسات برخی از زوایای دیگر بحث‌ها را مطرح خواهیم کرد. بنابراین نخستین شرط حضور این است که نهایی خوانده شده باشد، مگر عده‌ای خاص که بنا به دلایلی استثنا می‌شوند، مثلاً ممکن است نهایی نخوانده باشند، اما شرح منظومه‌ها درس گرفته باشند. در واقع این جلسات برای کسانی که نهایی را نخوانده‌اند، مفید هم نیست.

شرط دیگر این است که حاضران در درس باید دست‌کم یک یا دو ساعت برای این درس مطالعه و کار داشته باشند. گاه باید روی مسائلی بیندیشند و گاه لازم است به مصادری که ارجاع می‌دهیم، مراجعه کنند.

مسئله دیگر هم این است که عده‌ای هستند که می‌توانند به ما کمک بکنند. به تدریج اینان را گزینش خواهیم کرد. در آینده از آنها کارهایی را خواهیم خواست و برنامه جداگانه‌ای هم با ایشان خواهیم داشت.

شیوه کار در این جلسات

شیوه کار گفته شد، اما به طور خلاصه، به شروع نهایی توجه خواهیم داشت و نیز به لایه پنهان کار علامه طباطبایی نظر خواهیم کرد. به نوآوری‌های علامه توجه می‌کنیم و نیز هر جا که لازم باشد، به ارائه تقریرهایی جدی‌تر خواهیم پرداخت. می‌کوشیم زوایای کار نهایی را مطرح کنیم.

در کنار آن، به مسئله به‌روز کردن نهایی هم توجه خواهیم کرد؛ بدین معنی که برخی از مباحثی را که امروز مطرح است و در نهایی نیامده است، بدان خواهیم افزود. برای نمونه، به دلیل نیازهایی که امروزه وجود دارد، برخی از بحث‌های آغازین فلسفی را که علامه در مدخل ذکر نفرموده‌اند، مطرح خواهیم کرد.

کارگروه دانشیار

نیز برای پاسخ‌دهی به برخی از مباحث مطرح شده در فلسفه غرب از منظر فلسفه اسلامی، به ظرفیت‌ها و بحث‌هایی نیازمندیم و باید به آنها نیز بپردازیم. نیز مرحوم علامه به بحث نفس و معاد در این کتاب نپرداخته‌اند، در نهایت اگر توفیق رفیق شد، باید بدان‌ها نیز بپردازیم.

هدف از این جلسات

گفتیم که یکی از هدف‌های برگزاری این درس، ارتقاء سطح تدریس نهایی در حوزه است. هدف دیگر، پرورش عده‌ای با دغدغه‌های فلسفی است. متأسفانه برخی از فلسفه‌خوانان، فلسفه را حفظ می‌کنند، یعنی هرچند می‌توانند تمام آنچه را که در متن وجود دارد و استاد توضیح داده است، بیان کنند، به فهم مباحث نائل نیامده‌اند، به فلسفه به شکل یک دستگاه نمی‌نگرند و حتی به عنوان یک تفکر بدان نگاه نمی‌کنند. این، شیوه مطلوب در دروس حوزی نیست. البته بهترین شیوه برای صورت گرفتن کار فلسفی، دیالوگ و گفت‌وگو است، چنان‌که در جلسه گذشته بیان شد، و این نکته بر جای خود است، اما عمیق مطرح کردن مباحث و فیلسوفانه وارد فضای فلسفی شدن و فکر فلسفی پیدا کردن برای ما اهمیت دارد. بنابراین تلاش بر رسیدن به این ساحت‌هاست. اساساً یکی از دغدغه‌هایی که باعث شکل‌گیری این جلسات شد، این بود که می‌دیدیم عده‌ای حتی اشارات و اسفار را هم خوانده‌اند، اما هنوز حال‌وهوای تفکر فلسفی را درک نکرده‌اند. درک فضای فلسفی هنگامی روی می‌دهد که انسان احساس کند فضا برای او روشن است و به راحتی می‌تواند به پاره‌ای از انظار دست پیدا کند. بر همین اساس، برخی از بحث‌ها را می‌شورانیم و از شیوه طرح پرسش نیز بهره خواهیم برد. طرح برخی پرسش‌ها باعث می‌شود که عمق یک متن به دست آید. با توجه به این نکته، می‌افزایم که باید آهسته‌آهسته این درس به سمت خصوصی شدن پیش برود؛ زیرا طبیعی است که شیوه کار در این جلسات موافق طبع برخی از دوستان نخواهد بود و باید چنین بشود که حاضران در این درس، تنها عده خاصی باشند که بحث‌ها را پرشور دنبال می‌کنند و در کلاس هم پرشور شرکت می‌کنند.

سومین هدف، گسترش اندیشه فلسفی است. برخی از مشکلات و موانعی که در فضای حوزویا در فضای فلسفی با آن روبه‌رویم، باعث می‌شود که فضای فلسفی ما گسترش نیابد و نوعی بی‌رغبتیو حتی بی‌مهری نسبت به فلسفه ایجاد شود. باید دانست که واقعیت فلسفه، همین واقعیت انسانی ماست که باید با آن سروکار داشته باشیم. اگر این نکته هضم شود، آن مشکلات نیز از سر راه برداشته خواهد شد. از سویی دیگر، باید برخی از مباحث فلسفی به صورت گسترده تر در فضای حوزه به راه بیفتد.

چهارمین هدف، پدید آمدن شرحی بر نهاییه است، البته نه از نوع شروحي که قرار است تنها سطح نهاییه را معنا کنند، بلکه باید به برخی از زوایا نیز پردازد. در این جلسات عمدتاً قرار نیست سطح نهاییه توضیح داده شود، مگر در مواردی که لزومی دیده شود.

پنجمین هدف این است که دوره آموزش نهاییه، حلقه واسطی میان بدایه و «اسفار تحقیقی» باشد. تعبیر «اسفار تحقیقی» نیازمند توضیح است. در سیر کتاب‌های درسی فلسفی (برای تعلیم حکمت متعالیه)، کتابی در آغاز و کتاب *اسفار* در پایان قرار گرفته است. کتابی هم باید در میان این دو قرار گیرد که فلسفه‌آموز را به ساحت فضای فلسفی ملاصدرا برساند. اما متأسفانه در بدایه و نهاییه، همه فضای فلسفی ملاصدرا منعکس نشده است. البته بسیاری از دیدگاه‌ها آمده، اما حال و هوای حکمت متعالیه و برخی دقت‌ها انعکاس نیافته است. البته اینکه علامه این دو کتاب را بدین صورت نگاهت، برای خود دلایلی دارد. اما به هر ترتیب باید فلسفه‌آموز به فضای *اسفار* وصل شود. باید پیش از خواندن *اسفار*، دیدگاه‌های نهایی ملاصدرا را بدانیم تا وقتی به درس *اسفار* می‌رسیم، این کتاب را تحقیقی بخوانیم؛ زیرا کار علمی و تحقیقی عمر مفیدی دارد و اگر طلبه در این عمر مفید نتواند استفاده کافی را ببرد، بعد از گذشت آن دیگر معلوم نیست که بشود کاری کرد. برای نمونه، در درسی که پیش از *اسفار* خوانده می‌شود، باید اصالت وجود به‌همراه برخی از ژرف‌کاوی‌ها مطرح شود. نباید این‌گونه باشد که طلبه وقتی به *اسفار* رسید، تازه به فکر حل مسئله اصالت وجود باشد، بلکه در *اسفار* باید تحقیق کرد و باید دید که ملاصدرا با اصالت وجود چه کرده است. آیا جوانب و لوازم آن را مطرح کرده است؟ کسانی که بدین شیوه *اسفار* را می‌خوانند، موفقیت زیادی کسب می‌کنند و بلکه صاحب نظر می‌شوند؛ زیرا *اسفار* اوج کار است. بنابراین باید حلقه واسطی به *اسفار* را فراهم کرد. بخشی از کار را علامه در نهاییه انجام داده است و بخشی از کار همچنان باقی است. برخی از مباحث لازم برای فراهم آمدن این منظور، حتی در شرح منظومه هم نیامده است. (البته برخی در شرح منظومه آمده ولی در نهاییه نیامده است.) باید با بسیاری از مسائل در کار صدرا آشنا شد. ما در بحث‌ها، مواضع حساس را مطرح خواهیم کرد، و البته نمی‌توان به همه مباحث پرداخت.

ما به مطالب سطح نهاییه به شکل موجز اشاره خواهیم کرد (شبه آنچه در درس‌های خارج اصول در مورد انظار صاحب کفایه انجام می‌شود) و شما باید قبل از حضور در کلاس، دست‌کم سطح نهاییه را آماده کرده باشید. نیز لازم است به مصادری که بدان ارجاع داده می‌شود، مراجعه کنید. مباحثه و همراهی با مطالب نیز لازم است. اکنون اصل بحث را آغاز می‌کنیم.

سخن و اهمیت بحث‌های المدخل

کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

مرحوم علامه در آغاز، مدخلی را برای علم و صناعت فلسفه مطرح کرده است. به‌طور خلاصه، ایشان در این مدخل دسته‌ای از مباحث کلان مرتبط با فلسفه را، که به‌نحو متعارف در آغاز یک علم مطرح می‌کنند، بیان کرده است، مانند موضوع علم فلسفه، تعریف علم فلسفه، مسائل فلسفه و روش فلسفه. سپس از این مباحث نتایجی هم گرفته است، که بدان خواهیم پرداخت. این بحث‌ها، که بخشی از آنها همان رؤوس ثمانیه است که در قدیم هم معمول بوده، نگاه‌های بیرونی به فلسفه است که اکنون با عنوان «فلسفه فلسفه» از آنها یاد می‌شود. این گونه از مباحث دارای اهمیت فراوان است؛ چراکه در شکل‌دهی نوع نگاه به فلسفه بسیار مؤثر است و نوع نگاه به یک علم، در ورود در آن علم، بهره‌برداری از آن علم و بسیاری از مطالب دیگر تأثیر دارد. روی این بحث باید کار کرد و نباید آن را یک بحث عادی تلقی کرد. مذاقه‌هایی که در مباحث فلسفه فلسفه می‌شود، هم در تحلیل‌های فلسفی ما مؤثر است و هم در برخی از نتایج فلسفی ما. برای نمونه، گونه‌ای که روش برهانی معنا می‌شود، شیوه کار را در تمام مباحث فلسفه مشخص می‌سازد. مطابق این شیوه، فلسفه در برخی جاها وارد نمی‌شود و در برخی جاها وارد می‌شود. نیز نتایج مذاقه‌هایی که در مورد روش فلسفه انجام می‌شود، پای فلسفه را به برخی حیطه‌ها باز می‌کند که بدون این مذاقه‌ها، فلسفه را نمی‌توان وارد در آنها دانست. برای نمونه، اگر گفته شود که برهان از اولیات آغاز می‌شود و تنها پایه برهان فلسفی، اولیات است، و دیگر بدیهیات مانند محسوسات و وجدانیات به دلایلی کنار گذاشته شود، تمام مباحث فلسفی با رنگ ویژه‌ای آغاز می‌شود. این گونه آغاز کردن معنادار است. در این صورت، فلسفه در برخی حیطه‌ها نمی‌تواند قدم بگذارد. درباره این موضوع سخن خواهیم گفت.

درحقیقت این گونه از بحث‌ها، قالب‌های ذهنی است. برخی از این قالب‌ها در منطق شکل می‌گیرد و برخی در همین مباحث کلان «فلسفه فلسفه». قالب‌های ذهنی، به کلیت کار ما شکل می‌دهد. برای نمونه، اگر در بحث‌های اصولی پذیرفته شود که تنقیح مناط جایز نیست، مگر اینکه منصوص‌العله باشد، تحلیل فقهی اجازه ورود به برخی از حیطه‌ها را نخواهد یافت. بنابراین باید این گونه از بحث‌ها را بسیار مهم بشماریم.

برخی از مسائل فلسفه فلسفه، در همین مدخل نهایی آمده و برخی از آنها نیامده است. پس از بیان مطالب مدخل نهایی، برخی از بحث‌ها را نیز بدان خواهیم افزود و به مباحث روز هم نظر خواهیم داشت. اساساً بحث‌های فلسفه فلسفه از بحث‌های روز است و بحث‌هایی جدید نیز در آن در گرفته است.

بنابراین بحثی که مرحوم علامه ذیل «کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة» انجام داده است، از سنخ فلسفه فلسفه است و عمدتاً به موضوع، تعریف، مسائل و روش فلسفه پرداخته است، البته بعد از یک مقدمه‌چینی برای ورود به فلسفه. البته در اثناء، از ضرورت و کارکرد فلسفه هم سخن گفته است. به نظر من اهمیت این‌گونه از بحث‌ها می‌طلبد که رساله کامل و مستقلاً درباره آن نوشته شود و به جوانب متعدد آن بپردازد، سپس بخشی از آن در کتاب‌های درسی منعکس شود.

١. مقام اول: آغاز مباحث فلسفی با اصالت واقعیت

متن مورد بحث از نهایة الحکمة

إنا معاشر الناس أشياء موجودة جدا و معنا أشياء آخر موجودة ربما فعلت فينا أو انفعلت منا كما أنا نفعل فيها أو نفعل منها. هناك هواء نستنشقه و غذاء تتغذي به و مساكن نسكنها و أرض نتقلب عليها و شمس نستضيء بضياؤها و كواكب نهتدي بها و حيوان و نبات و غيرهما. و هناك أمور نبصرها و أخرى نسمعها و أخرى نشمها و أخرى نذوقها و أخرى و أخرى. و هناك أمور نقصدها أو نهرب منها و أشياء نجبها أو نبغضها و أشياء نرجوها أو نخافها و أشياء تشتهيها طبعاً أو تتنفر منها و أشياء نريدها لغرض الاستقرار في مكان أو الانتقال من مكان أو إلي مكان أو الحصول علي لذة أو الاتقاء من ألم أو التخلص من مكروه أو لمآرب أخرى. و جميع هذه الأمور التي نشعرها و لعل معها ما لانشعرها ليست بسدي لما أنها موجودة جدا و ثابتة واقعا فلا يقصد شيء شيئاً إلا لأنه عين خارجية و موجود واقعي أو متته إليه ليس وهما سرايبا فلا يسعنا أن نرتاب في أن هناك وجودا و لا أن ننكر الواقعية مطلقاً إلا أن نكابر الحق فنكره أو نبدي الشك فيه و إن يكن شيء من ذلك فإنما هو في اللفظ فحسب. فلا يزال الواحد منا و كذلك كل موجود يعيش بالعلم و الشعور يري نفسه موجودا واقعا ذا آثار واقعية و لا يمس شيئاً آخر غيره إلا بما أن له نصيباً من الواقعية.^١

علامه بحث فلسفه را با اصالت واقعیت و پذیرش «واقعیته‌ما» آغاز کرده است.

تمام علوم یک پایه نخستین دارند. «اصل امتناع تناقض» (در هر دو شعبه اجتماع و ارتفاع)، بنیاد اولی تمام علوم و اول الاولیات است و همه علوم بدان نیازمندند. این نکته در بحث‌های علم از نهاییه هم منعکس شده است. اما یک اصل دیگری هم هست که فلسفه با آن آغاز می‌شود. فلسفه حول محور «واقعیت» می‌گردد. برای بحث از واقعیت، باید ابتدا اصل الواقعية تثبیت و پذیرفته شود. گزاره «واقعیته هست»، پایه فلسفه است، و جزو مبادی فلسفه است نه مسائل فلسفه.

١. علامه طباطبایی، نهایة الحکمة، (مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٤ق)، ص ٣-٤.

توضیح علامه را دربارهٔ این مطلب که واقعیتی هست و فلسفه با پذیرش این واقعیت آغاز می‌شود، می‌توان نوآوری محسوب کرد. سخن ایشان این است که برای اثبات اصل الواقعية، باید سفسطه نفی شود. البته بحث نفی سفسطه را فیلسوفان بزرگی مانند ابن‌سینا و ملاصدرا داشته‌اند، اما این بحث را در جایگاه آغاز فلسفه قرار نداده‌اند و چنین نگفته‌اند که فلسفه را باید با نفی سفسطه آغاز کرد.

البته ملاصدرا در آغاز جلد اول *اسفار* می‌گوید که موضوع فلسفه، که موجود و واقعیت است، بدیهی و مستغنی از اثبات است.^۱ این بدان معناست که موضوع فلسفه امری واضح و مسلم است، و پیش از آغاز فلسفه، باید این واقعیت را پذیرفت. ملاصدرا دربارهٔ سرّ بداهت موضوع فلسفه بیانی هم دارد. علامه طباطبایی در همین مدخل به بداهت موضوع فلسفه و سرّ آن نیز اشاره کرده است.^۲ اما آنچه علامه در اینجا دربارهٔ نحوهٔ آغاز فلسفه بیان کرده است، مطلب دیگری است.

طرح علامه این است که نفی سفسطه را در دو جا باید مطرح کرد؛ یکی در آغاز فلسفه، به‌عنوان یک اصل مسلم که فلسفه را باید با آن آغاز کرد، و یکی در بحث علم.^۳ علامه بیانی دارد که در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* هم منعکس شده است: روح سفسطه به نفی علم باز می‌گردد. وقتی کسی می‌گوید واقعیت را قبول ندارم، در واقع علم به واقعیت را انکار می‌کند. از این جهت، بحث نفی سفسطه ذیل بحث علم قرار می‌گیرد.^۴

اما علامه بحث دیگری دارد که فلسفه چگونه آغاز می‌شود. آغاز فلسفه، قبول واقعیه‌ما است. با تثبیت واقعیه‌ما، فلسفه آغاز می‌شود و تثبیت و پذیرش چنین امری، یعنی نفی سفسطه. علامه در حاشیه‌ای بر جلد نخست *اسفار*، این روند را چنین بیان می‌کند:

الأوضح فی المقام أن يقال إنا بعد ما نتخلص من غائلة السفسطة بإثبات مطلق الواقعية و الموجود الذي كان السوفسطى يشك فيه أو ينفية لا نرتاب في أن هناك موجودات كثيرة نذعن بها.^۵

۱. ر.ک: ملاصدرا، *الاسفار*، (بیروت: دار احیاء التراث)، ج ۱، ص ۲۷.

۲. عبارت علامه چنین است: «فان موضوعها الموجود العام، الذي نتصوره تصورا اوليا و نصدق بوجوده كذلك» (*نهایة الحکمة*، ص ۵)

۳. در *نهایة الحکمة*، در بحث علم (مرحلهٔ یازدهم، فصل نهم) این بحث مطرح شده است.

۴. ر.ک: علامه طباطبایی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، در: *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج ۶، ص ۸۶.

۵. ملاصدرا، *الاسفار*، ج ۱، ص ۲۴، حاشیهٔ علامه طباطبایی.

بیان ایشان این است که اوضح در مقام این است که فلسفه را با نفی سفسطه آغاز کنیم. دیده‌ام که این نکته در بحث‌های شهید مطهری هم آمده است. فلسفه بعد از اصل عدم تناقض، که اصلی بدیهی و مُحَكَّم در همه‌جاست، اصل واقعیت را پایه خود قرار می‌دهد و این اصل، اصل متعارف فلسفه است. هم اصل عدم تناقض و هم اصل الواقعية بدیهی‌اند.

این سبک ورود به فلسفه که علامه مطرح کرده، نو است و پیش از علامه سابقه ندارد. این سبک، ذهن فلسفی را بهتر سامان می‌دهد و راه ورود خوبی در فلسفه است. علامه با تعبیر «الاوضح فی المقام» به همین نکته اشاره دارد.

چینش منظم بحث‌ها در فلسفه بسیار بااهمیت و پرمعناست. این نکته مهم است که فلسفه‌ای که مدعی است برهانی است، از کجا و چگونه آغاز می‌کند. درحقیقت، چینش مناسب، ذهن فیلسوف را منظم می‌کند. اگر اندیشه‌هایی پراکنده و نامنظم باشند، جایگاه هریک از اندیشه‌ها معلوم نیست و تا وقتی که هر اندیشه‌ای در جایگاه خود خوش نشینند، نتیجه حاصل از آنها اندک است. بنابراین کاری را که علامه در اینجا انجام داده است، باید نوعی نوآوری و پیشرفت در اندیشه فلسفی به شمار آورد.^۱

حاصل آنکه این سبک ورودی که علامه برای فلسفه مطرح کرده، تنظیم خوشیاست برای ذهن فیلسوف و کار درستی هم هست؛ البته با تحلیلی که ما از فلسفه یا متافیریک داریم، یعنی علم به موجود بما هو موجود، وگرنه تحلیل‌های دیگری هم از فلسفه هست که یا باید آنها را نفی کرد و یا باید درباره آنها فکری کرد.

علامه با این بحثی که ارائه می‌دهد، پاسخ سفسطی را هم می‌دهد که اگر دقیق بنگریم، از نوع تنبیه و اشاره به امر بدیهی است، و استدلال حقیقی نیست. علامه عمدتاً به یک امر فطری بدیهی نظر دارد. به تعبیری دیگر، بداهت این موضوع را نیز تثبیت می‌کند. هم تصور موضوع علم فلسفه و هم تصدیق به آن،

۱. پرسش یکی از حاضران: اگر وجود را بدیهی بدانیم، رد سفسطه بحثی جدلی خواهد بود. پاسخ استاد: ابن‌سینا در فصل هشتم *الاهیات شفا* می‌گوید اصل امتناع تناقض قیاس‌پذیر نیست و شبه قیاس است. در هر حال این یکی از بحث‌هاست و باید درباره آن گفت‌وگو کرد. از توضیحاتی که علامه در اینجا آورده است، بر می‌آید که اصل واقعیت را بدیهی می‌داند و بداهت آن را بسان بداهت اصل امتناع تناقض می‌داند؛ یعنی اگر کسی آن را رد می‌کند، در ظاهر این کار را انجام می‌دهد و درواقع قابل نفی و انکار نیست. در هر حال باید موضوع فلسفه را به‌نحوی یقینی تثبیت کرد، وگرنه نمی‌توان فلسفه‌ای را که قرار است بحث‌هایش خلل‌ناپذیر باشد، بر آن پایه بنا کرد. در این باره بحث خواهیم کرد.

بدیهیاست. البته خواهیم گفت که ایشان یک استدلالی هم در آینده آورده است. اما در اینجا، به‌نحو تنبیهی بحث کرده است.

علامه چه چیزی را می‌جوید؟ آیا واقعیه‌ما را می‌خواهد تثبیت کند، یا واقعیت خود را یا واقعیت بیرون از خود را؟ با دقت در متنی که علامه دارد، در می‌یابیم که هر سه را مورد نظر دارد و تقریباً میان این سه تفکیکی هم نکرده است.

إنا معاشر الناس أشياء موجودة جدا و معنا أشياء أخر موجودة ربما فعلت فينا أو انفعلت منا كما أنا نفعل فيها أو ننفعل منها. هناك هواء نستنشقه و غذاء نتغذي به و مساكن نساكنها و أرض نتقلب عليها و شمس نستضيء بضياؤها و كواكب نهتدي بها و حيوان و نبات و غيرهما. و هناك أمور نبصرها و أخرى نسمعها و أخرى نشمها و أخرى نذوقها و أخرى و أخرى. و هناك أمور نقصدها أو نهرب منها و أشياء نجبها أو نبغضها و أشياء نرجوها أو نخافها و أشياء تشتهيها طباعنا أو تتنفر منها و أشياء نريدها لغرض الاستقرار في مكان أو الانتقال من مكان أو إلي مكان أو الحصول علي لذة أو الاتقاء من ألم أو التخلص من مكروه أو لمآرب أخرى. و جميع هذه الأمور التي نشعر بها و لعل معها ما لانشعر بها ليست بسدي لما أنها موجودة جدا و ثابتة واقعا فلا يقصد شيء شيئا إلا لأنه عين خارجية و موجود واقعي أو متناه إليه ليس وهما سرايبا فلا يسعنا أن نرتاب في أن هناك وجودا و لا أن ننكر الواقعية مطلقا إلا أن نكابح الحق فننكره أو نبدي الشك فيه و إن يكن شيء من ذلك فإنما هو في اللفظ فحسب. فلا يزال الواحد منا و كذلك كل موجود يعيش بالعلم و الشعور يري نفسه موجودا واقعا إذا آثار واقعية و لا يمس شيئا آخر غيره إلا بما أن له نصيبا من الواقعية.^۱

البته برخی بر آنند که اثبات هر یک از مطلق الواقعية، واقعیت خود و واقعیت بیرون از خود، راهی جداگانه دارد. اما تبیینی که علامه در اینجا ارائه داده، شامل هر سه است.^۲ ایشان در اینجا از امری بسیار واضح که در خود ما هست، بحث را آغاز می‌کند. او می‌گوید ما به هر چیزی که برخورد کرده‌ایم، آن را واقعی دانسته‌ایم و اگر چیزی را واقعی نمی‌دانستیم، به‌سوی آن حرکت نمی‌کردیم. ما با واقعیت تعامل داریم، نه به‌عنوان هیچ‌و‌پوچ، بل به‌عنوان واقعیت؛ یعنی فطرتا می‌دانیم که واقع، هست. نسبت به اموری که در اطراف ماست، تلقی واقعی بودن داریم. تعبیر «فطرتا» در بیان خود علامه هست. ایشان در مقاله نخست/اصول فلسفه چنین می‌فرماید:

۱. نهاية الحكمة، ص ۳-۴.

۲. علامه در مقاله دوم اصول فلسفه و روش رئالیسم به سبکی دیگر به این بحث و شعبه‌های آن پرداخته است. رجوع کنید.

دعوی فلسفه این است که ما واقعیتی خارج از خودمان فی الجمله داریم و خود به خود (فطرتاً) این واقعیت را اثبات می‌کنیم زیرا اگر اثبات نمی‌کردیم، نسبت به موضوعات ترتیب اثر منظم نمی‌دادیم، پیوسته پس از گرسنگی به خیال خوردن نمی‌افتادیم، پیوسته پس از احساس خطر فرار نمی‌کردیم، پیوسته پس از احساس نفع، تمایل نمی‌نمودیم.^۱

در جای دیگری از همین مقاله توضیح می‌دهند که ما از روزهای نخستین چنین بوده‌ایم و همواره با واقعیت تعامل داشته‌ایم:

هریک از ماها که نگاهی به خود نموده و زندگانی خود را تحت نظر گرفته و سپس به طور قهقری به روزهای گذشته خود برگشته و تا آنجا که از روزهای زندگی و هستی خود در یاد دارد پیش برود، خواهد دید که نخستین روزی که دیدگان خود را باز کرده و به تماشای زشت و زیبای این جهان پرداخته، برای اولین بار خود به خود چیزهایی (جهان) خارج از خود دیده و کارهایی به حسب خواهش خود انجام داده ... و اگر باز این عمل را تکرار کرده و در هر یک از اطوار گوناگون زندگی نظر خود را بیازماید، همان خاطره به وی جلوه‌گر خواهد شد (خارج از من جهانی هست که در وی کارهایی به حسب خواهش خود می‌کنم).^۲

با این بیانات علامه، واقعیت خود و بیرون از خود را به راحتی می‌توان اثبات کرد. اثبات مطلق واقعیت هم پرواضح است؛ زیرا با اثبات هر یک از واقعیت خود و واقعیت بیرون از خود، مطلق واقعیت هم اثبات شده است.

البته علامه به همین مقدار اکتفا نکرده و تحلیل‌های دیگری هم دارد و تحلیل‌های دیگری هم می‌شود کرد که بدان خواهیم پرداخت. اینکه علامه واقعیت را بدیهی می‌داند و یا اینکه در لبّ بیان ایشان استدلال نهفته است، مسائلی است که در بحث‌های آینده بر خواهیم رسید.

پایان جلسه دوم

۱. علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۹۱. می‌بینیم که از بیانات ایشان مستفاد است که با همین حواس پنج‌گانه، با واقعیت خارجی ارتباط می‌یابیم.

۲. علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۷۵. در ادامه این متن هم علامه تعبیر «معلوم فطری» را به کار برده است. ر.ک: همان، ص ۸۲.